



۲۰۱۶/۰۱/۱۴

م. نسیم اسپر  
ملک الشعراء افغان ها در غربت

## فکر در هم!! از خاطرات گذشته

در ورقپاره های گذشته، منظومه ای نظرم را جلب نمود که پنجاه و نه سال پیش در کابل عزیز سروده شده است، اما انگیزه سرودن آن برایم معلوم نشد. چون دوران خوش خاطره ها در دامن وطن را زنده می سازد، به این وسیله تقدیم می کنم:

از خود برون به ذوق درم یک قلم شدم  
یک بیش و کم به آرزوی بیش و کم شدم  
در فکر سیرکردن نفس و شکم شدم  
چندی پی تلافی این رنج و غم شدم  
خامش نشسته، منکر لا و نعم شدم  
اندر تلاش، بردن این بار غم شدم  
دستش گرفته پر غصه و پرالم شدم  
با پاره پاره دامنی، چم رفته خم شدم  
بر فکرخویش صاحب جاه و حشم شدم  
در هر کجا معزز و هم محترم شدم  
در راه مدعا به هزاران رقم شدم  
در پای خم به آرزوی خام خم شدم

چندی قلم شکسته به فکر درم شدم  
کم بود بیش ازین سر و سودای زندگی  
رشکم به اشکم دگران آمد، از تلاش  
بس رنج ها ز گردش دوران کشیده ام  
از شعر و شعرگوئی و تشویق و انتقاد  
یک بار عایله چو به دوشم فتاده بود  
آن یک که پا برهنه به مکتب روانه بود  
با دیگری که کهنه لباسی به تن نداشت  
بر احتشام خلق نبرده حسد، مگر  
پولی به زحمتی بهم آورده، مدتی  
بسیار تلخ دیده و شیرین چشیده ام  
شب ها به یاد نرگس مخمورگلرخی

رند و خراب و دلخ کرامات سوخته  
دیم بسی فراز و نشیب زمانه را  
با این هوس به ماده ز معنی گریختم  
پا از گلیم خویش برون کرده عاقبت  
دیدم که این هوا و هوس، فکر خام بود  
باز این من و دوباره ره نقد و انتقاد  
تا باز عیب خلق بگویم به روی شان  
ای رشوه خوار پر حذر از گفته های من  
جامی به کف گرفته، هم آهنگ جم شدم  
با ساز زندگی رقم زیر و بم شدم  
ای وا که در هوا و خیالی عدم شدم  
برجان خویش مایه رنج و ستم شدم  
بار دگر به پختگی، در راه سم شدم  
از پا فتاده بودم، اکنون علم شدم  
آماده و تیار به مانند بم شدم  
اینک دوباره منتظم و منسجم شدم

برداشتم قلم که کنم باز انتقاد

گویا «اسیر» خنجر تیز دودم شدم



م. نسیم «اسیر»

۲ حوت ۱۳۳۵ ش، ۱۹۶۵ م

کابل عزیز